جلسه 544

چهارشنبه 08/10/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در حمل مطلق بر مقید در مستحبات بود، که مرحوم آقای خوئی فرمودند صور مسأله مختلف است:

صورت اول: اگر خطاب مقید لسانش لسان نهی باشد، نهی بکند از فرد فاقد قید. زر الحسین علیه السلام خطاب مطلق است، خطاب مقید بگوید لا تزره محدثا. ارشاد به مانعیت است.

صورت دوم: این است که امر بکند در این خطاب مقید به تقید. بگوید ولتکن زیارتک مع الوضوء. این هم ظهور دارد در ارشاد به شرطیت طهارت و ما باید اطلاق امر به زیارت را مقید کنیم به این خطاب ظاهر در شرطیت طهارت. همانطور که مشهور در طواف گفته اند چه طواف مستحب باشد و چه واجب باشد، نسب الیهم که قائل شده اند باید بین البیت و المقام باشد. چون در روایت یاسین ضریر آمده است که حد طواف بین البیت و المقام است، فمن جازه فلیس بطائف، کسی که بیرون از مقام ابراهیم طواف بکند یعنی فاصله اش با کعبه بیش از حدودا 12 متر باشد این طواف نیست. این خطاب اطلاق دارد، چه در طواف واجب و چه در طواف مستحب.

پس اگر ظاهر خطاب مقید ارشاد به شرطیت بود ما خطاب مطلق را در مستحبات هم تقیید می زنیم.

صورت سوم: این است که خطاب مقید امر کند به مقید. مثل زر الحسین علیه السلام لیلة الجمعة. ایشان فرموده اند تنافی ندارد با خطاب مطلق زر الحسین علیه السلام.

ما عرض کردیم که این فرمایش اخیر ایشان ناتمام است. بله آنچه که ایشان در صورت اولی و ثانیه بیان کردند مطلب درستی است. اگر یک خطابی گفت زر الحسین علیه السلام، خطاب دومی گفت لاتزره و انت محدث، ما خطاب زر الحسین علیه السلام را تقیید می زنیم. می گوئیم مستحب زیارت امام حسین علیه السلام است در حال طهارت. مگر از خارج مناسبات حکم وموضوع قرینه بشود به عنوان قرینه خاصه حمل کنیم بر اختلاف مراتب فضل. والا ظهور اولی خطاب نهی لا تزر الحسین و انت محدث این است که اصلا مستحب نیست زیارت امام حسین علیه السلام در هنگام حدث.

وآنچه که در صورت ثانیه بیان کرد او هم مطلب درستی است. ولتکن زیارتک عن وضوء ارشاد است به شرطیت وضوء.

اما آنچه که در صورت ثالثه بیان کرد به نظر ما این مطلب ایشان درست نیست. برای اینکه آن اشکالی که خود ایشان در بحث واجبات کرد أعتق رقبة، أعتق رقبة مؤمنة، آن اشکال این بود که ما اگر بخواهیم حمل کنیم این دو خطاب را بر تعدد حکم، باید أعتق رقبة ترتبی بشود. ایشان اینجور فرمود. باید أعتق رقبة بشود إن لم تعتق رقبة مؤمنة فأعتق رقبة. چون ایشان فرمود با وجود امر به عتق رقبه مؤمنه امر مطلق به عتق رقبه لغو است. کسی که امتثال می کند امر به عتق رقبه مؤمنه را، به او بگویند أعتق رقبة لغو است. او که عتق رقبه مؤمنه می کند دیگر نیازی نیست به او بگوئید أعتق رقبة. بروید به کسی بگوئید که لایمتثل الامر بعتق رقبة مؤمنة، به او بگوئید أعتق رقبة. یعنی می شود امر ترتبی.

بعد ایشان فرمود اگر بنا باشد امر به عتق رقبه مطلق باشد ترتبی نباشد، یک امر دیگری هم داشته باشیم به عتق رقبه مؤمنه، تخییر بین اقل و اکثر لازم می آید و هو محال. اینجور فرمود. خب همین اشکال در مستحبات هم هست. مولا اگر در مطلق بدلی بگوید أقم صلاة اللیل بعد منتصف اللیل، بطور مطلق هم بگوید أقم صلاة اللیل فی اللیل، همین اشکال آقای خوئی ره پیش می آید که این امر استحبابی به نماز شب در کل شب اطلاقش نسبت به کسی که امر صل اللیل بعد منتصف اللیل را امتثال خواهد کرد لغو است. و تخییر بین اقل و اکثر هم لازم می آید. همان اشکال اینجا هم می آید.

آنوقت اگر کسی بگوید خب ملتزم بشویم به امر ترتبی که إن لم تصل صلاة اللیل بعد منتصف اللیل فصل صلاة اللیل ولو فی اوله. خب آقای خوئی ره که قبلا جواب داد، گفت این تقیید، تقیید حکمی است. با وجود جمع موضوعی که ما مطلق را بر مقید حمل کنیم، عرفا مجاز نیستیم که بجای حمل مطلق بر مقید بیائیم حکم مطلق را ترتبی بکنیم. اینجور فرمود. خب همین بیان در مستحبات هم می آید.

به ادعای آقای خوئی ره عرف جمع موضوعی را مقدم می کند بر جمع حکمی. فرق هم نگذاشته بین واجبات و مستحبات. صرفا ادعای آقای خوئی ره در مستحبات این بود که منافات ندارد زیارت امام حسین علیه السلام شب جمعه مستحب باشد موقع های دیگر هم مستحب باشد. اصلا مثال را برد روی مطلق شمولی.

ما می گوئیم آن چیزی که محل اشکال بود و اصلا شما در بحث واجبات صریحا گفتید که ما مجبوریم حمل مطلق بر مقید کنیم در مطلق بدلی بود. چرا مثال می زنید به زر الحسین علیه السلام و زر الحسین علیه السلام لیلة الجمعة که مطلق شمولی است زر الحسین یعنی فی کل وقت؟ مطلق بدلی را حساب کنید، صل صلاة اللیل فی اللیل با صل صلاة اللیل بعد منتصف اللیل. مطلق بدلی حساب کنید که یک شب بیش از یک نماز شب ندارد. خب همان بیانی که در واجبات فرمودید همان بیان اینجا هم می آید. بیانتان این بود که نمی شود شخصی که امر به نماز شب در نیمه شب را امتثال می کند به او خطاب امر به مطلق نماز شب را جعل کنند. لغو است. خب همین بیان در مستحبات هم می آید. یا فرمودید تخییر بین اقل و اکثر لازم می آید. خب تخییر بین اقل و اکثر محال است چه در واجبات و چه در مستحبات. در مستحبات بگوید مستحب است یا زید را اکرام کنی یا زید و عمرو را اکرام کنی. امر استحبابی به جامع بین اقل و اکثر هم غیر معقول است. چون این اکرام عمرو یا جزء این مرکب مستحب هست یا نیست. اگر هست پس چرا شما فرمودید که این مستحب حاصل می شود ولو با ترک این جزء. چیزی که جزء است ولو جزء یک عمل مستحب، مثل اینکه قنوت جزء نماز غفیله است، خب با ترک قنوت نماز غفیله فوت می شود. اگر این اکرام عمرو جزء این عمل مستحب است خب با ترک او باید این عمل مستحب فوت بشود لأن المرکب ینتفی بانتفاء احد اجزاءه. و اگر جزء نیست اکرام عمرو، پس یعنی خارج است از مأموربه. همان اشکالی که در تخییر بین اقل و اکثر در واجبات هست که می گوئید غیر معقول است، در مستحبات هم غیر معقول است. فرق نمی کند. چون ملاک عقلی اش این است که می گوئید این زائد که اکرام عمرو است اگر جزء است پس چرا من می توانم ترکش کنم، اگر جزء نیست برای مأموربه، پس امر شامل او نمی شود. فرقی نمی کند که امر ما چه نوع امری است واجب است جامع بین اکرام زید و اکرام زید و عمرو، یا مستحب است. علی أیّ حال تخییر بین اقل و اکثر غیر معقول است.

پس مرحوم آقای خوئی فرمود محال است تعدد حکم در موارد مطلق و مقید مگر به اینکه امر به مطلق را ترتبی بکنیم. امر ترتبی هم که جمع حکمی است خلاف ظاهر است. پس باید ما قائل به وحدت حکم بشویم. مگر می شود حکم واحد دو تا متعلق داشته باشد. اگر حکم واحد است وما یک استحباب داریم در نماز شب، مگر می تواند متعلقش دو تا بشود. خب متعلقش یا ذات نماز شب است یا نماز شب بعد از نیمه شب است. اگر بگوئید متعلقش ذات نماز شب است، این معنایش این است که خطاب مقید را طرح کردید، و طرح خطاب مقید که جائز نیست عرفا. پس مجبورید بگوئید متعلق این امر واحد نماز شب بعد از منتصف لیل است، وهذا هو حمل المطلق علی المقید. پس بیانی که آقای خوئی داشتند بر حمل مطلق بدلی بر مقید در واجبات، همان بیان در مستحبات هم می آید.

و اما مثالی که خود ایشان زده است مطلق شمولی است. در زر الحسین علیه السلام با زر الحسین علیه السلام فی لیلة الجمعة اینها اصلا مطلق شمولی است. در مطلق شمولی در واجبات هم با هم تنافی نداشتند به تصریح خود آقای خوئی.

بله یک فرقی بین واجبات و مستحبات هست به لحاظ انعقاد مفهوم وصف. در واجبات مثل أکرم العالم با اکرم العالم العادل، اکرم العالم العادل ظهورش این است که عالم مطلقا وجوب اکرام ندارد، والا ذکر عادل می شد لغو. این باعث مفهوم وصف می شود. اما در مستحبات چون استحباب یعنی ترغیب و یک امر عرفی ومتعارف است که اگر مستحبی افضل الافراد داشت به آن افضل الافراد ترغیب مستقلی می کنند عرفا، می آیند می گویند شما از مهمان پذیرائی کن، از مهمان مناسب است که خیلی خوب پذیرائی کنی. خب این متعارف است در مستحبات چون ترغیب است قید زائد دلیل نمی شود که بقیه مستحب نیستند. نه، این قید زائد ممکن است بخاطر این است که این محبوب تر است. در مطلق شمولی در واجبات وصف مفهوم پیدا می کرد چون متفاهم عرفی از اکرم العالم العادل این است که عالم مطلقا وجوب اکرام ندارد. و الا اگر عالم مطلقا وجوب اکرام داشت قید عادل ذکرش لغو بود. طبق نظر خود آقای خوئی که ما هم پذیرفتیم. مشهور که این را قبول ندارند. مشهور می گویند شاید برای اهتمام به این اکرام عالم عادل بوده است. ما گفتیم نه، ظاهرش این است که در اصل وجوب دخالت دارد. در مستحبات متعارف این است که آن قید زائد اگر محبوبتر است عرف او را به خطاب مستقل هم بیان می کند. ولذا وصف در خطاب مستحب ظهور در این ندارد که فاقد این وصف اصلا مستحب نیست. متعارف مردم این استعمال را دارند. می گوید خیلی خوب است قرآن خواندن، خیلی خوب است قرآن با وضوء خواندن. خیلی خوب است قرآن با وضوء خواندن این ظهور ندارد که اصل قرآن خواندن اصلا خوب نیست. نه، خوب بودن مراتب دارد.

در مطلق شمولی در واجبات یک امر متعارفی است که ظهور اکرم العالم العادل این است که عالم به تنهایی واجب الاکرام نیست. این امری است که در بحث مفهوم وصف ادعا شد که آقای خوئی فرمودند و ما هم قبول کردیم ولی مشهور مخالف بودند. ما می گوئیم در مستحبات قید زائد و وصف ظهور ندارد که فاقد وصف اصلا مستحب نیست. نه، شاید ذکر این وصف و این قید زائد بخاطر این است که در افضل بودن این فرد دخیل است. همین مقدار خارج می کند ذکر این قید زائد را از لغویت. اما این مطلب ربطی به فرمایشات آقای خوئی ندارد. در مانحن فیه راجع به مطلق شمولی مناسب بود این را مطرح کنیم که در مطلق شمولی اگر آن خطاب مقید ما وصف نداشت که هیچ، یستحب اکرام العالم، یستحب اکرام الفقیه. اگر یجب هم می گفت مشکلی نداشتیم، حمل مطلق بر مقید نمی کردیم حتی در واجب. چون مفهوم وصف ندارد. در جائی که مقید مفهوم وصف دارد اینجا یک فرقی بین واجب و مستحب پیدا می شود. وآن فرق آن چیزی نیست که آقای خوئی فرموده است. آن فرق این است که در واجب ظاهر اکرم العالم العادل این است که عادل بودن در وجوب اکرام دخیل است. اگر عالم عادل نبود مطلق عالم وجوب اکرام ندارد. ممکن است عالم هاشمی وجوب اکرام داشته باشد اما مطلق عالم که هر عالمی وجوب اکرام داشته باشد قید عادل عرفا در خطاب اکرم العالم العادل می شود لغو. اما در مستحبات متعارف بین مردم این است که همین مقدار که این قید زائد فرد افضل بود خطاب مستقل برایش ذکر می کنند و این امر عرفی است. البته حرف ما ربطی به غلبه ای که مرحوم آخوند فرمود که در مستحبات غالبا اختلاف مراتب هست ندارد. ما می گوئیم در مطلق شمولی اگر خطاب مقید قید زائد داشت، این ظهور ندارد عرفا در اینکه آن طبیعت بدون این قید زائد مستحب نیست. چون متعارف است، همینکه قید زائد در افضلیت دخالت داشت عرف خطاب مستقل برایش ذکر می کند. اما در مطلق بدلی ما خطابمان به آقای خوئی است، می گوئیم در مطلق بدلی آن بیانی که شما در واجبات داشتید که یجب حمل المطلق علی المقید، در مستحبات هم می آید.

وجوابی که ما می دهیم این است که می گوئیم: در واجبات گفتیم اشکال آقای خوئی عقلا وارد نیست. عقلاءا متعارف نیست که مولا در موارد تعدد مطلوب بیاید بطور مطلق بگوید أعتق رقبة، أعتق رقبة مؤمنة. این متعارف نیست. اگر تعدد مطلوب بود متعارف در میان عقلاء این است که از ترتب استفاده می کنند. مثلا مولا وقتی علاقه دارد هم به اصل نان خریدن و هم به نان سنگک خریدن، این متعارف نیست که بگوید نان بخر، این یک واجب، نان سنگک بخر، واجب دوم. این متعارف نیست. متعارف این است که می گوید نان سنگک بخر، اگر نان سنگک نمی خری یا پیدا نمی کنی لااقل نان بخر، به نحو ترتب می گوید. خب وقتی بحث عقلائی شد، در مستحبات منهج عقلائی این است که در موارد تعدد مطلوب از خطاب امر متعدد استفاده می کنند، دیگر نیازی به ترتب نمی بینند. چون خطاب استحباب یعنی ترغیب. مولا می خواهد هم ترغیب کند مردم را به نماز شب و هم ترغیب کند مردم را به نماز شب در نیمه دوم. ترغیب هم به طبیعت بدون استفاده از ترتب، ترتب در موارد ترغیب نیازی نیست، ترتب در واجبات متعارف است، در خطاب ترغیب مولا هم ترغیب می کند به اصل نماز شب و هم ترغیب می کند به اینکه نماز شب بخوانید بعد از نیمه شب. ما در اینگونه موارد چون می بینیم منهج عقلائی در موارد تعدد مطلوب در مستحبات این نیست که از ترتب استفاده بکنند. چون این نیست ما وجهی ندارد حمل مطلق بر مقید کنیم. احتمال تعدد مطلوب می دهیم. در موارد مستحب بدلی ما احتمال می دهیم هم طبیعت نماز شب امر استحبابی داشته باشد، طبیعت نماز شب به نحو صرف الوجود، یعنی اگر نماز شب اول شب خواندی دیگر نماز شب آخر شب هیچ استحباب ندارد، چون طبیعت را آوردی در اول فرد. و هم مستحب است به استحباب دیگر که این طبیعت را در ضمن این حصه بیاوری، در حصه نماز شب در نیمه دوم.

خلاصه عرض ما این است که در مستحبات اگر مثل آقای صدر بشویم می گوئیم خب مثل واجبات در واجبات هم تا احراز نمی کردیم وحدت حکم را، حمل مطلق بر مقید نمی کردیم، در مستحبات هم تا احراز نکنیم وحدت حکم را، حمل مطلق بر مقید نمی کنیم. حالا اینکه در واجبات خیلی جاها وحدت حکم احراز می شود او بحث دیگری است. ماهیتا از نظر آقای صدر واجبات و مستحبات فرقی نمی کنند. در مستحبات و واجبات اگر وحدت حکم احراز بشود در مطلق بدلی باید حمل کنیم مطلق را بر مقید. اگر وحدت حکم احراز نشود وما تعدد حکم را احتمال بدهیم حمل مطلق بر مقید نمی کنیم. ما چیز دیگری گفتیم، ما گفتیم در واجبات تعدد مطلوب اگر باشد متعارف عند العقلاء این است که امر به مطلق به شکل ترتب بیان می شود. ولی در مستحبات اگر تعدد مطلوب باشد اینطور نیست. شاهد بر این عرض ما وجدان عقلائی است که در مستحبات تعدد مطلوب باشد بطور مطلق هم می گوید خوب است شما از مهمان پذیرائی کنید، بار دیگر می گوید خوب است شما از مهمان پذیرائی درجه یک بکنید. دو تا خوب است. هم طبیعت پذیرائی خوب است و هم این حصه پذیرائی که پذیرائی با بهترین نوع غذا است. نیاز به پذیرائی هم نیست.

سؤال وجواب: بحث در این است که جمع عرفی چطور باشد. ما اگر مثل آقای خوئی بگوئیم که امر به مطلق بدلی با وجود امر به مقید محال است الا به نحو ترتب، خب دچار این مشکل می شویم که حمل بر ترتب جمع حکمی است، و آقایان می گویند با وجود امکان جمع موضوعی حمل مطلق بر مقید نباید جمع حکمی کرد. ما می خواهیم این مشکل را حل کنیم. بحث مبنایی نمی خواهیم بکنیم. و الا بحث مبنایی می شود کرد که آقا به چه دلیل شما حمل موضوعی را بر حمل حکمی مقدم می دارید حتی در مستحبات؟ خب این یک بحث مبنایی است. ممکن است کسی این بحث را مطرح کند، ولی ما با تسلم این کبرای مورد قبول مشهور که جمع موضوعی مقدم است بر جمع حکمی، می خواهیم بگوئیم باز می شود فرق گذاشت بین مستحبات و واجبات در مواردی که خطاب مطلق بدلی هست.

سؤال وجواب: اشکال لغویت را که ما جواب دادیم و گفتیم عقلا هیچ لغویتی نیست. منتهی گفتیم به قول آقای سیستانی خلاف منهج عقلائی است. در موارد تعدد مطلوب در واجبات منهج عقلائی این نیست که یک خطاب مطلق جعل کند که نان باید بخری مطلقا، یک خطاب مقید هم جعل کند که نان سنگک باید بخری. انصافش این است که این متعارف نیست. اما در مستحبات متعارف است. چون در مستحبات مراتب خوبی را بیان می کند و بر اساس مراتب خوبی ترغیب می کند. می گوید خوب است نان بخری خوب است نان سنگک بخری. امر استحبابی بیشتر جنبه بیان حسن فعل را دارد. می گوید خوب است نان بخری. آیا بگوید اگر نان سنگک نمی خری خوب است نان بخری؟ نه، خوب است نان بخری دیگر. ایجاد این طبیعت خوب است دیگر. ما در روایات هم در مستحبات اکثرا همینجور داریم. قرآن بخوان، قرآن با وضوء بخوان. درست است قرآن خواندن به لحاظ ازمنه مطلق شمولی است، ولی به لحاظ اینکه با وضوء باشی یا نباشی شبیه مطلق بدلی است. چرا؟ برای اینکه در این ده دقیقه خب من دو جور می توانم قرآن بخوانم یکی با وضوء و یکی بی وضوء. شارع می گوید مستحب است در این یک دقیقه قرآن بخوانی، مستحب قرآن با وضوء بخوانی. خب این شبیه مطلق بدلی است. برای اینکه من در این یک دقیقه بالاخره با دو کیفیت که نمی توانم قرآن بخوانم، یا باید وضوء بگیرم قرآن بخوانم یا بی وضوء قرآن بخوانم، هر دو تا با هم قابل جمع نیست عملا.

ولذا به لحاظ حالات قرآن خواندن شبیه مطلق بدلی است. به لحاظ زمان مطلق شمولی است، الان قرآن بخوان، نیم ساعت دیگر قرآن بخوان. خب این مطلق شمولی است، مستحب است، در هر زمانی مستحب است قرآن خواندن به نحو مطلق شمولی. اما اینکه در این حالی که الان قرن می خوانی با وضوء باشی، خب الان دارم قرآن می خوانم، یک قرآن بیشتر که نمی توانم بخوانم. پس اینکه می گوید قرآن بخوان، قرآن با وضوء بخوان، اگر بیان آقای خوئی بود باید اینجور می گفت که قرآن با وضوء بخوان، اگر قرآن با وضوء نمی خوانی قرآن بخوان. ما می گوئیم در مستحبات نه عقلا لازم است اینجور صحبت کردن و نه عرفا. قرآن بخوان یعنی خوب است قرآن بخوانی. قرآن با وضوء بخوان یعنی خوب است قرآن با وضوء بخوانی. خب هم طبیعت خوب است و هم این حصه خوب است. مگر عرفا اباء دارند از این مطلب. هیچ امر غیر عرفی نیست و ما هیچ مشکلی در خطابهای مستحب پیدا نمی کنیم. مگر در جائی که مثل صورت اولی بگوید لاتقرأ القرآن و انت محدث، مثل اینکه خطاب کرده اند به جنب و گفته اند جنب بیش از هفت آیه قرآن نخواند. ولذا بعضی ها مثل آقای سیستانی می گویند واقعا مکروه است قرآن خواندن جنب بیش از هفت آیه. اصلا مکروه است به کراهت اصطلاحیه، اصلا هیچ محبوب هم نیست. مشهور می گویند اقل ثوابا است. ایشان می گوید نه، ظاهر این روایات نهی کراهتی است، کراهت هم ظهور دارد در همان مبغوضیت. واقعا جنب بیش از هفت آیه بخواند مبغوض است. ولذا اگر نذر کرده که من ده آیه خوانم در این ساعت و در این ساعت هم جنب است و امکان رفع جنابتش نیست، خب اصلا نذرش واجب الوفاء نیست. با اینکه مشهور می گویند نه اقل ثوابا است. اقل ثوابا که شد مثل صلاة فی الحمام از اصل محبوبیت که نمی افتد. ما اگر خطاب نهی از مقید در مستحبات داشتیم ملتزم می شویم به تقیید خطاب مطلق، اگر ظهور در ارشاد به شرطیت هم بود مثل اینکه گفته بود ولتکن قرائتک للقرآن عن وضوء، باز حمل مطلق بر مقید می کنیم.

فقط در مواردی که خطاب امر به مقید داریم چه به نحو مطلق شمولی باشد خطاب امر به مطلق وچه به نحو مطلق بدلی، ما حمل مطلق بر مقید نمی کنیم در مستحبات به همان بیانی که عرض کردیم.

هذا تمام الکلام فی هذا البحث.

راجع به بحث اطلاق مقامی انشاءالله بعد از بحث مجمل ومبین صحبت خواهیم کرد.